

به سوی برنامه‌ریزی غیراقلیدسی

جان فریدمن
ترجمه و توضیح: ناسر برک بور
همراه با مقدمه‌ای در معرفی نویسنده

فریدمن جالب نظر است. کمال صالح (Kamal Salih) عقیده دارد فریدمن، نظریه‌پردازی است که در عقاید او چرخش فراوان دیده می‌شود و مواضع او گاه ضد و نقیض است. صالح اشاره می‌کند فریدمن در دوره‌ای از دهه ۱۹۷۰ که نظریه برنامه‌ریزی بده - بستانی را ارائه کرد، هم زمان با آن در باره موضوعی کار می‌کرد با مفهوم ضد برنامه‌ریزی (Anti Planning).

آن گیلبرت (Alan Gilbert) نیز فریدمن را به یکی از فونالیست‌های انگلیسی تشبیه کرده است که پشت بازیکنان دیگر مخفی می‌شد و ناگهان توپ را وارد دروازه می‌کرد. گیلبرت عقیده دارد فریدمن مفاهیمی را که دیگران پروراندند طوری معرفی می‌کند که به نام خودش ثبت می‌شود. با وجود این اظهارنظرها تردیدی نیست که فریدمن قدرت نظریه‌پردازی فراوان دارد و نظریات خود را مؤثر و چشمگیر معرفی می‌کند.

ما در دورانی بی سابقه زندگی می‌کنیم و با مسائلی بی سابقه روبرو هستیم. تصور می‌کنم هر

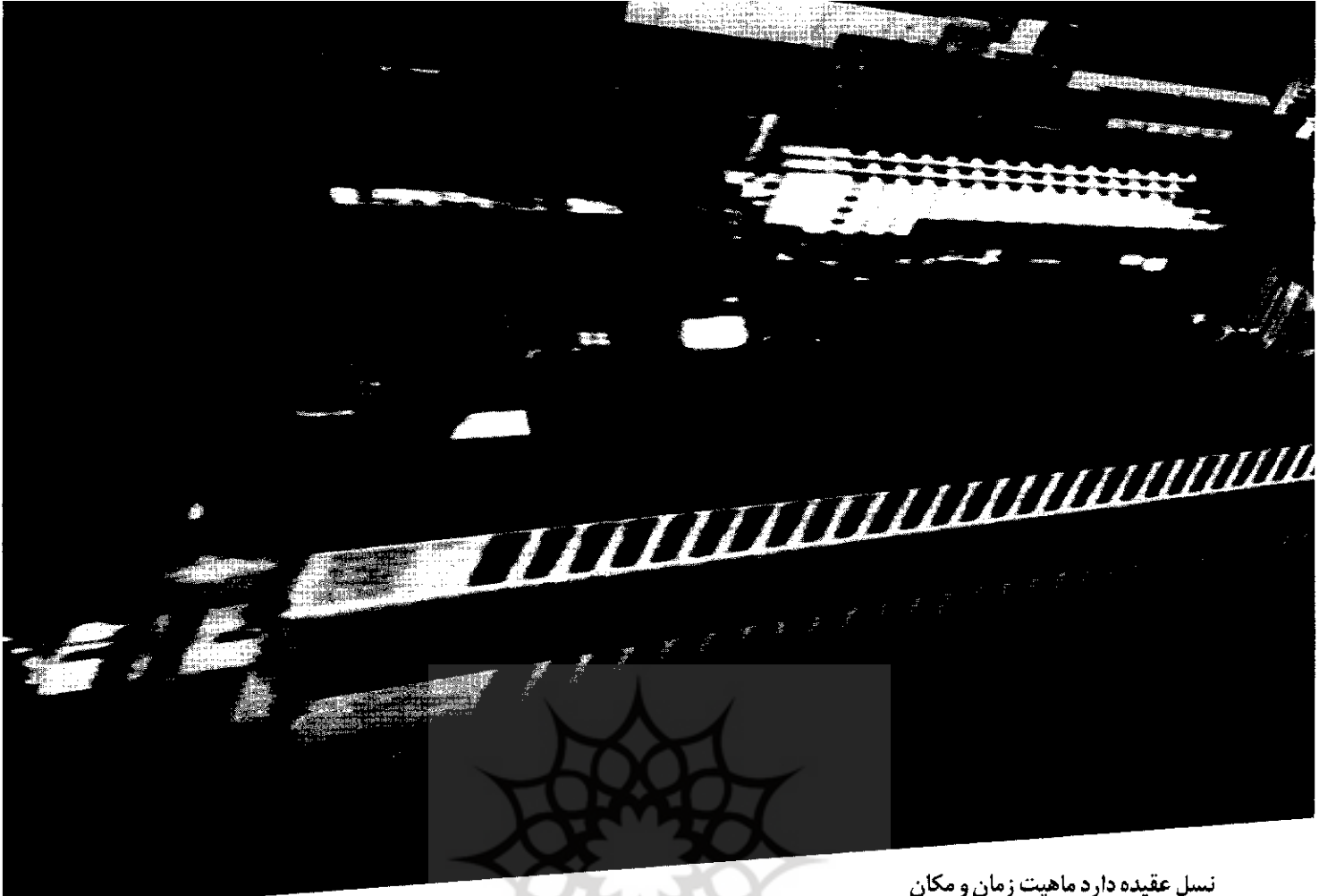
نماید. این کشف به عقیده فریدمن پاسخی بود به روش‌ها و نظریه‌های عقل‌گرایانه‌ای که پیش از بیست سال بر اندیشه و عمل برنامه‌ریزی حاکم بود. فریدمن در مقاله‌ای در تعریف برنامه‌ریزی می‌گوید: «برنامه‌ریزی، نوعی کار حرفه‌ای است که به دنبال ارتباط دادن شکل‌های دانش با شکل‌های عمل در قلمرو عمومی است».

پیوند دانش و عمل به عنوان پایه‌ای برای تعریف پارادایم (Paradigm) جدید برنامه‌ریزی قرار گرفت و به تدریج تکامل یافت. در سال ۱۹۷۲ کتاب ردیابی دوباره آمریکا (Retracking American) در توضیح بیشتر پارادایم جدید انتشار یافت. فریدمن در این کتاب به تشریح نظریه‌ای پرداخت که آن را برنامه‌ریزی بده - بستانی (Transactive Planning) نامید. یکی از آخرین آثار فریدمن به اتفاق همکار دیرینش مایک داگلاس در سال ۱۹۹۸ انتشار یافت با عنوان: «شهر برای شهروندان، برنامه‌ریزی و ظهور جامعه مدنی در عصر همه جهانی».

(Cities for Citizens: Planning and the Rise of Civil Society in a Global Age)
در پایان، ذکر دو اظهارنظر از دیگران در باره

جان فریدمن (John Friedmann) نظریه پرداز و برنامه‌ریز شهری و منطقه‌ای در وین، اتریش، به دنیا آمد. در سال ۱۹۵۵ درجه دکتری در برنامه‌ریزی از دانشگاه شیکاگو دریافت کرد و از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ در دانشگاه MIT به تدریس پرداخت.

فریدمن در سال ۱۹۶۵ برای انجام فعالیت‌های حرفه‌ای به شیلی رفت. در آن جا به قول خود از کشف نکته‌ای در برنامه‌ریزی به وجد آمد و آن را پیوند دانش و عمل (Knowledge & Action)



نسل عقیده دارد ماهیت زمان و مکان خود بی سابقه است. این عقیده تا اندازه‌ای واقعیت دارد. اما در دهه‌های پایانی این قرن چیزی به کلی متفاوت را از سر می‌گذرانیم و آن، فروپاشی نظم هستی‌های پایدار (Stable Entities) و فرض‌های عقل سلیم (Common Sense Assumptions) دنیای اقلیدسی است. این نظم در دو قرن اخیر بر فهم ما از دنیا حاکم بوده است. مدل مهندسی برنامه‌ریزی که در طی این دوره به کار رفت اکنون دیگر اعتباری ندارد. این مدل میل فراوانی به تصمیم‌گیری قبلی و برنامه‌ریزی قطعی (Blueprinting) دارد و به خاطر ماهیت علمی‌اش مدعی برتری بر دیگر شکل‌های تصمیم‌گیری است. ما به سوی دنیای غیراقلیدسی با جغرافیای متعدد فضا

– زمان در حرکت هستیم. درک این تغییر ما را و می‌دارد که در فکر مدل‌های جدید و مناسب‌تر باشیم.
مقدمه

برنامه‌ریزی غیراقلیدسی (Non-Euclidian Mode of Planning)، نظریه‌ای است در راه استقلال برنامه‌ریزی از مدل‌های مهندسی و رهانیدن آن از نظم‌های محض عقلانی. این نظریه بردرک تازه‌ای از زمان و فضا استوار است و می‌خواهد با تعریف جدیدی از این دو مقوله، خود را از شیوه قبلی یا شیوه اقلیدسی جدا کند.

زمان برنامه‌ریزی در شیوه غیراقلیدسی، زمان واقعی حوادث روزانه است؛ زمان حال است. در زمان حال برنامه‌ریزان درگیر عمل می‌شوند، مسئولیت بیشتر می‌یابند و می‌توانند

مفیدتر باشند. با همه این‌ها، برنامه‌ریزی غیراقلیدسی آینده را نمی‌کند و معتقد است ذهن با اندیشیدن به آینده، در زمان حال جهش می‌کند.

فضای جدید غیراقلیدسی، فضای کوچک است، فضای محلی و منطقه‌ای است تا فضای ملی و فراملی. فضای ملی و فراملی با دیدگاه بسته و متمرکز در برنامه‌ریزی تناسب دارد. حال آن که با انتخاب فضای محدودتر محلی و منطقه‌ای، دیدگاه آن باز و غیرمتمرکز می‌شود.

برنامه‌ریزی غیراقلیدسی مبتنی بر زمان واقعی و فضای محلی، پنج ویژگی دارد: ۱) هنجاری (Normative) است و ارزشهای مورد توجه آن از این قرار است: دفاع از دموکراسی، اهمیت دادن به محرومان از قدرت، احترام به تنوع

فرهنگی، برتری دادن به رشد کیفی به جای رشد کمی، توجه به مفهوم پایداری، برابری زن و مرد، و احترام به طبیعت. ۲) نوآورانانه (Innovative) است و راه‌حل‌های بدیع برای مسائل اجتماعی و کالبدی می‌جوید. ۳) سیاسی (Political) است. به گروه‌های صاحب‌نفع و با نفوذ توجه می‌کند، بنابراین در پی راهبردها و روش‌هایی برای اجرای برنامه است. ۴) بده - بستانی (Transactive) است. تجربه مردم عادی به یاری دانش کارشناسان می‌آید تا راه‌حل‌های مناسب و واقع‌بینانه برای مسائل پیدا شود. ۵) بر یادگیری اجتماعی (Social Learning) استوار است. منش باز دارد و از نقد و تفسیر استقبال می‌کند. اشتباه را می‌پذیرد و در صورت لزوم به بازنگری در راهبردها می‌پردازد.

از ویژگی‌های برنامه‌ریزی غیراقلیدسی بر می‌آید که این شیوه جایگاه والایی برای مردم در نظر می‌گیرد، از دانش همه شهروندان استفاده می‌کند و به تجربه آنان ارجحیت می‌دهد، آزادمش است، به عدالت اجتماعی و برابری اعتقاد دارد و این‌ها همه در زمان واقعی و فضای محلی تحقق می‌یابند. در زمان حال برنامه‌ریزی می‌کند تا آینده مطلوب را بسازد و در فضای محلی نقش ویژه‌ای برای مردم قائل است. برنامه‌ریزی غیراقلیدسی به جای آن که برنامه‌ریزی برای مردم باشد برنامه‌ریزی با مردم است.

بازنگری در برنامه ریزی

مفهوم متداول برنامه‌ریزی چنان محکم با شیوه اقلیدسی پیوند خورده است که اگر قرار باشد مدل سنتی را کنار بگذاریم گویی از خود برنامه‌ریزی باید صرف نظر کنیم. تنها راه نجات از این

دوراهی، یعنی یا اقلیدسی یا هیچ، این است که برنامه‌ریزی را به طور مستقل تعریف کنیم و از علوم مهندسی که منبع الهام اولیه آن بود جدا سازیم. چنین تعریفی مستلزم پیوند دادن دانش و عمل است: برنامه‌ریزی عبارت از نوعی کار حرفه‌ای است که مشخصاً به دنبال ارتسباط دادن شکل‌های دانش با شکل‌های عمل در قلمرو عمومی است. این تعریف نسبتاً کوتاه به ما امکان می‌دهد تا برنامه‌ریزی را به عنوان چیزی جدای از مهندسی بدانیم. در مهندسی، راه‌ها و روش‌ها همواره با اهداف معلوم ارتباط می‌یابند و طرح‌های قطعی نحوه اقدام را برای دیگران ترسیم می‌کنند. تعریف جدید برنامه‌ریزی امکان می‌دهد تا به مدل غیراقلیدسی برنامه‌ریزی بیندیشیم. بنابراین آن چه باید انجام دهیم بازنگری در دانش و عمل است. دانش مربوط به موضوع چیست و عمل چه کسانی مورد توجه است؟

برای شروع گشت و گذار در این قلمرو ناشناخته نخست باید مفاهیم ضمنی فرروپاشی پیوستار (Continuum) فضا - زمان را مورد توجه قرار دهیم. فضا و زمان مناسب با نوع غیراقلیدسی برنامه‌ریزی چیست؟ زمان این نوع برنامه‌ریزی زمان واقعی حوادث روزانه است نه زمان خیالی آینده. متناسب با این زمان، برنامه‌ریزان بیشتر در جریان امور قرار می‌گیرند. حال آن که برنامه‌ریزی به شیوه قدیمی آنان را از عمل دور می‌کرد. به این ترتیب برنامه‌ریزی بیش از آن که راه و رسمی برای تهیه اسنادی مانند تجزیه و تحلیلها و طرح‌ها باشد دانش و کار برنامه‌ریزی را مستقیماً با عمل ارتباط می‌دهد. در کانون برنامه‌ریزی به شیوه غیراقلیدسی، برنامه‌ریزان به جای آن که مانند دیوان سالاران گمنام به تهیه اسناد

بی نام و نشان بپردازند به عنوان متخصص شهری اندیشمند و مسئول عمل می‌کنند. مدل جدید برنامه‌ریزی همانا کنش متقابل رودررو است.

بحث در این نیست که مجسم کردن زمان آینده بیهوده است یا تهیه طرح‌ها، شبیه‌سازی‌ها و دیگر بررسی‌های فرضی در باره آن چه در سال آینده یا پنج سال و یا حتی پنجاه سال بعد قرار است یا باید انجام شود بی‌فایده است. قدرت تخیل انسان را نمی‌توان به حل مسئله در مکان و زمان حال محدود کرد. ذهن با اندیشیدن به آینده، در زمان حال جهش می‌کند. توجه به آینده خیالی همچنان نقش مهمی در برنامه‌ریزی ایفا خواهد کرد. اما در برنامه‌ریزی غیراقلیدسی باید بر فرایندهای جاری در زمان واقعی یا عینی تأکید شود، زیرا فقط در زمان حال گذرا و نامشخص است که برنامه‌ریزان باید به تمرینش بودن خود امیدوار باشند.

در مورد فضای برنامه‌ریزی باید فضای محلی و منطقه‌ای را برفضای ملی و فراملی مقدم بدانید. در این صورت به دیدگاه غیرمتمرکز برنامه‌ریزی خواهیم رسید. نمی‌گوییم که برنامه‌ریزی ملی و فراملی، کهنه و قدیمی است. هرگز. برنامه‌ریزی در تمام سطوح تصمیم‌سازی عمومی جای دارد، اما هنگام تفکر در باره مدل جدید برنامه‌ریزی برکجا باید تأکید کرد؟ انتخاب مقیاس محلی و منطقه‌ای چند دلیل دارد. نخست، باید بیش از همیشه متوجه تغییرات و تفاوت‌های محلی و منطقه‌ای باشیم. مسائل و شرایط برنامه‌ریزی در همه جا یکسان نیست، مشخصات محل باید راهنمای ما باشد. به زبان دیگر، این ضرب‌المثل قدیمی حقیقت دارد که راه حل باید به پیچیدگی مسئله باشد. برای مسائل موجود در قلمرو عمومی هیچ راه حل

ساده وجود ندارد.

دلیل دوم، حضور روزافزون جامعه شهری سازمان یافته در تصمیم‌سازی عمومی است. این وضعیت، پدیده‌ای نسبتاً تازه اما بسیار چشمگیر در زندگی عمومی شهرها و منطقه‌ها است. در نتیجه علاوه بر دولت ملی (Nation-State) و پایتخت باید فضایی برای مشارکت مجموعه بازیگران کاملاً جدید پیدا کرد. منطقه، شهر و واحد همسایگی، مکان‌هایی است که در آن‌ها مشارکت معنادار شهروندان می‌تواند تحقق یابد. بعید است مشارکت در مراتب بالا (Superordinate) صورت پذیرد. دلیل سوم این است که منطقه و محله فضای زندگی روزمره مردم است. فضای ملی و فراملی مخصوص اقدامات جمعی و بوروکراسی‌های مراتب بالا است. فضای ملی و فراملی، فضایی نیست که مردم عادی بتوانند تاثیر چشمگیری بر جریان امور بگذارند. اما این مردم بر فضاهایی که محل کسب معاش آنان است و زندگی روزمره‌شان در آن جریان دارد تاثیر می‌گذارند. کیفیت این فضاها برای آنان اهمیت خارق العاده دارد.

برنامه‌ریزی غیرمتمرکز به دلایل دیگر نیز جالب توجه است: توزیع پراکنده احتمال خطر، امکان آزمایش اجتماعی، و احیای شیوه‌های دمکراتیک. البته واقعیت این است که شرایط ملی و فراملی، گرایش به محدودکردن اقدامات محله‌ای و منطقه‌ای دارد. علاوه بر این، پیش از آن که پیشرفت چشمگیری در سطوح محلی روی دهد غالباً تغییرات ساختاری در سطوح بالاتر لازم است. سیاست و برنامه‌ریزی را در سطوح عالی حاکمیت (Governance) نمی‌توان کنار گذاشت، نقش آن‌ها واقعاً حیاتی است. اما شرایط ملی و فراملی چه تغییر بکند و

چه نکند صرفاً چارچوبی برای برنامه‌ریزی روزانه را تشکیل می‌دهد. بیشتر توجه برنامه ریزان باید معطوف به منطقه، شهر و واحدهای همسایگی باشد.

در پیوستار جدید زمان واقعی و فضای محلی، مدل برنامه‌ریزی غیراقلیدسی دارای پنج ویژگی است. این نوع برنامه‌ریزی هنجاری (Normative)، نسوآورانه (Innovative)، سیاسی (Political)، بسنده - بستانی (Transactive) و مبتنی بر یادگیری اجتماعی (Social Learning) است.^۱ پیش از آن که به هر یک از اینها پردازم بد نیست مدل جدید را با مدل شناخته شده اقلیدسی یا مهندسی برنامه‌ریزی مقایسه کنیم. مدل جدید برنامه‌ریزی هنجاری است، اما مدل قدیمی از لحاظ هنجاری خنثی است. معیار اصلی آن کارایی در نیل به اهداف کلان و خردی است که از لحاظ خارجی تعریف شده‌اند. مدل جدید برنامه‌ریزی، نوآورانه است (در این مدل تعریف عمل عبارت از «چیزی جدید در دنیا نهادن» است) حال آن که پارادایم قدیمی بر تخصیص منابع در بودجه، نقشه‌های کاربری زمین و مکان‌یابی تسهیلات عمومی متمرکز است. براساس مدل جدید برنامه ریزان باید سیاسی باشند، به این مفهوم که اجرای راهبرد و تاکتیک‌ها را در نظر بگیرند. حال آن که در مدل قدیمی برنامه‌ریزی، پایبندی شدید به ضوابط خدمات شهری با بی طرفی و عمل غیرسیاسی مطرح است. در مدل جدید سخن از سبک برنامه‌ریزی بده بستانی و اختیار دهنده است، اما مدل تسمکزگرای قدیمی به سلب اختیار می‌انجامد. سرانجام مدل جدید بر یادگیری اجتماعی استوار است، اما مدل

قدیمی مبتنی بر اسناد است. این مدل عمدتاً به روی مردم بسته است و از این رو امکان یادگیری ندارد.

برنامه‌ریزی باید هنجاری باشد

برنامه‌ریزی در خدمت چه کسانی است؟ برای مثال می‌توان گفت برنامه‌ریزان ناگزیر در خدمت کسانی هستند که به آنان دستمزد می‌دهند. این پاسخ را به عنوان راهنمای فعالیت حرفه‌ای نمی‌توان پذیرفت.

آموزگاران آموزش می‌دهند. حقوقدانان در خدمت عدالت هستند. پزشکان به درمان می‌پردازند. برنامه ریزان چه می‌کنند؟ هر حرفه، آرمانی برای خدمت دارد. تعریف مفاهیم هنجاری در مورد برنامه‌ریزی دشوار است، زیرا برنامه ریزان در قلمرویی عمومی و سیاسی فعالیت می‌کنند که در آن عقاید و منافع غالباً با هم در تضاد هستند. بنابراین من نمی‌توانم رهنمودهایی وضع کنم که برای همه برنامه ریزان معتبر باشد. همه می‌دانیم هم برنامه ریزان محافظه کار داریم و هم مترقی؛ محافظه کاران در خدمت منافع خاصی هستند و برنامه ریزان مترقی به نفع کل انسانیت فعالیت می‌کنند. با وجود این می‌خواهم ارزش‌های مورد توجه خودم را معرفی کنم، ارزش‌هایی که بر بینش انسان دوستانه استوار است. این ارزش‌ها که در اواخر قرن بیستم ملاحظات مهمی را ایجاد می‌کند از این قرار است: آرمان‌های دمکراسی فراگیر؛ دادن حق اظهار نظر به محرومان از قدرت؛ ادغام گروه‌های محروم از قدرت در روند کلی زندگی اقتصادی و اجتماعی با حفظ تنوع فرهنگی؛ برتری دادن به رشد کیفی بر رشد کمی همراه با مفهوم پایداری؛ برابری زن و مرد؛ و احترام به طبیعت. از این دیدگاه، برنامه‌ریزی کاملاً

در جناح چپ کانون سیاسی قرار می‌گیرد. هیچ تردیدی در آن نیست. از سوی دیگر چون اعتقاد به اجتناب ناپذیری پیشرفت تاریخی دیگر قابل دفاع نیست برنامه‌ریزان باید فوریت‌های بحران فعلی جهان و ارزش‌های لازم برای آن‌ها را در نظر گیرد. این ارزش‌ها دموکراسی، شمول و فراگیری، تنوع، کیفیت زندگی، پایداری، برابری حقوق و جنبه‌های مختلف حفظ محیط‌زیست است.

برنامه‌ریزی باید نوآورانه باشد

برنامه‌ریزی نوآورانه در جست و جوی راه‌حل‌های بدیع برای آن دسته از مسائل اجتماعی، کالبدی و محیط‌زیست است که تا سطح وجدان سیاسی در قلمرو عمومی ارتقا یافته‌اند. بنابراین دامنه برنامه‌ریزی نوآورانه به جای آن که جامع باشد معطوف [به مسائل ویژه‌ای] است. برنامه‌ریزی نوآورانه بیشتر متوجه زمان حال است تا آینده، و عمدتاً تغییرات نهادی و رویه‌ای متناسب با موضوع را در نظر می‌گیرد. برنامه‌ریزی نوآورانه بسیج منابع بیش از تخصیص مرکزی آن‌ها مورد توجه است. این نوع برنامه‌ریزی به جای زمان خیالی در زمان واقعی عمل می‌کند. مهم‌تر از همه، برنامه‌ریزی نوآورانه کارآفرینانه (Entrepreneurial) است. برنامه‌ریزی نوآورانه که طبعاً با نظام غیرمتمرکز کاملاً انطباق دارد مستلزم هماهنگی اختیارات بازیگران مختلف است. بنابراین در این برنامه‌ریزی مهارت فراوان در مذاکره، میانجی‌گری و هنر مصالحه لازم است. برنامه‌ریزی نوآورانه با وجود آن که مسئولیت عمومی دارد همچون کارآفرینی در بخش خصوصی، خطر می‌کند.

برنامه‌ریزی باید سیاسی باشد
در برنامه‌ریزی غیراقلیدسی که در

زمان واقعی اتفاق می‌افتد دانش و عمل چنان درهم گره می‌خورند که همچون یک فرآیند به نظر می‌رسند. بنابراین اجرا به عنوان بعد حساس و بخشی از فرآیند برنامه‌ریزی محسوب می‌شود. اجرا متضمن طراحی راهبرد و تاکتیک‌هایی در محدوده‌های قانونی و مسالمت‌آمیز برای غلبه بر مقاومت در برابر تغییرات است.

عادت انسان‌ها این است که در برابر چیزهای نو مقاومت می‌کنند. مقاومت آنان به خاطر نوبودن پدیده نیست بلکه به این دلیل است که احتمال می‌رود این پدیده جایگزین چیزی شود که از قبل وجود داشته است. یکی از فرض‌های اقتصاددانان رفاه این است که تغییراتی را باید ترجیح داد که وضع بعضی از مردم را بهتر می‌کند اما وضع هیچ کس را بدتر نمی‌سازد. این فرض از لحاظ تجربی ناممکن است. بعضی از مردم همواره احساس خواهند کرد وضعشان به دلیل نوآوری‌ها بدتر می‌شود، هرچند که این احساس همیشه جنبه مالی ندارد.

واقعیت این است که کارآفرینان برنامه‌ریزی باید منتظر مخالفت با تحقق مقاصدشان باشند. بنابراین اگر بخواهند حتی موفقیت جزئی کسب کنند باید از همان آغاز در فکر راهبردهای اجرا باشد. بدون مقتضیات اجراء طرح‌ها به صورت اشکال توخالی باقی می‌مانند. اما برای اقدام راهبردی نخست باید سیاسی عمل کرد؛ یعنی قدرت را به طور جدی به عنوان عنصری مهم در برنامه‌ریزی در نظر گرفت.

برنامه‌ریزی باید بده بستانی باشد

در برنامه‌ریزی جدید دو نوع دانش برای یافتن راه حل مناسب است: دانش کارشناسانه و دانش تجربی. برنامه‌ریزان را معمولاً با دانش کارشناسانه می‌شناسند. دانش تجربی، دانش

غیرمدون مردمی است که تحت تأثیر راه‌حل‌های بالقوه قرار خواهند گرفت. این دو دانش باید با هم سازگار شوند تا راه‌حل‌ها برای مسئله مناسب باشند. در واقع تعریف مسئله از پیوند دانش کارشناسانه با دانش تجربی در فرایند یادگیری دوجانبه حاصل می‌شود.

دانش تجربی به صورت مدون نیست، بنابراین عمدتاً از طریق گفت و گو آشکار می‌شود. در بده بستان‌های رو در رو میان برنامه‌ریزان و مردم است که مبنای دانش مناسب برای مسئله را می‌توان یافت.

برنامه‌ریزی بده بستانی به موقعیت بستگی دارد، از این رو متناسب با برنامه‌ریزی غیرمتمرکز است که راه‌حل‌های مختلف را در سطوح منطقه‌ای و محلی جست و جو می‌کند. برنامه‌ریزی بده بستانی از همان آغاز که هنوز مسائل را باید تعریف کرد به دنبال جلب مردم به فرایند برنامه‌ریزی است. این هم نوعی سبک مشارکتی با ویژگی‌های خود است. مشارکت بیش از هر چیز دیگر به زمان نیاز دارد. علاوه براین، مشارکت ایجاب می‌کند که برنامه‌ریزان و شهروندان بتوانند با همدلی سخنان یکدیگر را بشنوند و در مسئولیت تعریف مسئله و راه‌حل سهیم شوند.

برنامه‌ریزی بده بستانی بیش از همه برای گروه‌های کوچک تا حداکثر ۲۰ نفر مناسب است. نمایندگان اجتماع (Community) ممکن است اختیار سخن گفتن از جانب دیگران را نداشته باشند بنابراین برنامه‌ریزی بده بستانی پاسخگوی موضوع مسئولیت دموکراتیک نیست. ادعای آن محدودتر است. برنامه‌ریزی بده بستانی نسبت به موقعی که فقط دانش کارشناسانه مورد استفاده قرار می‌گیرد دانش دقیق‌تر و مشخص‌تری برای تأثیرگذاران بر

موقعیت به ارمغان می‌آورد. برنامه‌ریزی بده بستانی واکنش‌های مشترک را تقویت می‌کند و آن‌ها را از مقاومت کور به سمت مسیرهای سازنده‌تر هدایت می‌کند. برنامه‌ریزی بده بستانی در جست و جوی توانایی مردم برای اقدام فعالانه است و در صورت موفقیت، حس همبستگی جمعی به وجود می‌آورد.

برنامه‌ریزی باید مبتنی بر یادگیری اجتماعی باشد

در اوضاع آشفته‌ای که تنها اندک چیزی را می‌توان پیش‌بینی کرد باید با احتیاط پیش رفت و به طور آزمایشی از اشتباهات درس گرفت. باید اطلاعات جدید برای هدایت مسیر اقدام تهیه کرد و در صورت لزوم اقدامات اصلاحی فوری انجام داد. البته گاهی کارهای درازمدت هم باید کرد: برای مثال نظام حمل‌ونقل ریلی را باید در مقیاس کلان طراحی کرد. اما پروژه‌های بزرگ مقیاس، استثناء است. راه‌حل‌های کوچک مقیاس و انعطاف‌پذیر، مناسب‌تر به نظر می‌رسد. برای مثال، تولید برق کوچک مقیاس به نوعی امکان فنی و اقتصادی تبدیل می‌شود. برنامه‌ریزان حمل‌ونقل بیش از نظام ثابت ریلی، به راه‌حل‌های انعطاف‌پذیرتر مانند نظام‌های سواره مختلط، تاکسی‌های ارزان قیمت و سرویس‌های خطی تمایل می‌یابند.

مدل برنامه‌ریزی مبتنی بر یادگیری اجتماعی از فرایندی باز با دو خصوصیت اصلی دفاع می‌کند: بازخورد انتقادی و حافظه نهادی قوی. بازبودن فرایند مستلزم رویه‌های دمکراتیک است. در فرایند باز، دیدارهای باز بر دیدارهای بسته ارجحیت دارد و از نقد و تفسیر استقبال می‌شود. همچنین رسانه‌های همگانی و تحقیق‌های ارزشیابانه نقش مهمی ایفا می‌کنند. برنامه‌ریزی در قلمرو عمومی باید پاسخگو باشد. در فضای

پنهان کاری، اشتباهات افزایش می‌یابد و در درازمدت، شکست تقریباً قطعی است. نظام‌های یادگیری اجتماعی مستلزم رهبری مطمئنی است که از پذیرفتن اشتباهات نترسد. همچنین نوعی فرهنگ سیاسی را ایجاد می‌کند که برای هر اشتباهی که مرتکب می‌شود فوراً به دنبال توجیه آن نباشد. باید به نهفته‌های یادگیری اجتماعی پی برد. هنگامی که اقدامی انتظارات را برآورده نمی‌سازد باید در باره راهبرد و بالاتر از آن در باره تصویر ذهنی اقدام‌کنندگان از واقعیت، و حتی در باره ارزش‌های غایی که اقدام بر آن استوار است پرسش‌هایی مطرح کرد. بازنگری در راهبرد، تصویر ذهنی و ارزش‌ها، نوعی شهادت می‌طلبد که احتمالاً فقط نزد کارآفرینان برنامه‌ریزی یافت می‌شود.

متخصص شهری جدید

مدل قدیمی برنامه‌ریزی که ریشه در مفاهیم قرن نوزدهمی علم و مهندسی دارد یا مرده است یا به شدت تضعیف شده است. این مدل هرچند هنوز به کار می‌رود دیگر با زندگی عمومی تناسب ندارد، و هرچند هنوز در بخش‌های مختلف دانشگاهی آموخته می‌شود ارزش چندانی برای عرضه به دانشجویان ندارد.

در برنامه‌ریزی غیراقلیدسی، برنامه ریز به عنوان متخصص مسئول در مرکز فعالیت برنامه‌ریزی قرار می‌گیرد. این برنامه‌ریزی نقش صبورانه‌تر و جدیدی را برای برنامه‌ریزانی قائل است که در جست و جوی تغییرات ارزش مدارانه در حوزه صلاحیت خود هستند. در این نقش کارآفرینانه، برنامه‌ریزان باید پاسخگوی عموم باشند، همان‌طور که مسئولیت فرایندهایی را برعهده دارند که به روی کندوکاو عمومی باز است. برنامه‌ریزی غیراقلیدسی،

غیرمتمرکز است و برای مناطق و محله‌ها امتیاز قائل است. این مدل مردم را تشویق می‌کند تا نقش فعال برعهده گیرند. بدین ترتیب به دانش تجربی مردم عادی اعتبار می‌بخشد و یادگیری دوجانبه میان متخصصان برنامه‌ریزی و مردم را ارتقا می‌دهد. درجایی که دانش از ترکیب تخصص و تجربه تشکیل می‌شود، حقیقت خواهی برنامه‌ریزی از طریق بده بستان‌های میان‌ذهنی (Intersubjective) مشارکت

کنندگان و برنامه‌ریزان تحقق می‌یابد. برنامه‌ریزی غیراقلیدسی به وسیله پیوند دادن دانش و عمل با فرایند تغییر راهبردی، در زمان واقعی عمل می‌کند. کارآفرینان برنامه‌ریزی عمدتاً بسیج‌کننده منابع هستند. آنان در پی هماهنگ کردن نیروهای عمومی و خصوصی پیرامون راه‌حل‌های نوآورانه برای مسائل دشوار در قلمرو عمومی هستند. این برنامه‌ریزی معطوف به ارزش‌ها است تا منفعت. مقصود و هدف آن، هنجاری است. برنامه‌ریزان هرچند آزادی انتخاب دارند، اقدام در قلمرو عمومی را باید به عنوان چیزی تلقی کرد که به پیشبرد آرمان تنوع و شکوفایی انسان در سراسر جهان کمک می‌کند.

یادداشت

۱- عناصر این مدل را در نوشته هایم طی بیست سال اخیر مطرح کرده‌ام. در این جا این عناصر را نخستین بار گرد هم آورده‌ام و به عنوان جایگزین جامعی برای مدل تصمیم‌گیری عقلانی که هنوز مورد حمایت بسیاری از نظریه پردازان برنامه‌ریزی، به ویژه آندریاس فالودی (Andreas Faludi) است عرضه کرده‌ام. منابع زیر برای خوانندگان مفید است: «جست و جوی دوباره امریکا: نظریه برنامه‌ریزی بده بستانی»، «جامعه سالم»، «برنامه‌ریزی در قلمرو عمومی: از دانش تا عمل»، «اختیار دادن، سیاست‌های توسعه جایگزین».